

**مشورت با شیرین عقل**

دوستان شیرین عقل در کنار رودخانه‌ای گردش می‌کردند که یک قورباغه را دیدند. چون هیچ‌کدام آن را نمی‌شناختند، یکی گفت: «این بچه ماهی است.»



دوستان شیرین عقل در کنار رودخانه‌ای گردش می‌کردند که یک قورباغه را دیدند. چون هیچ‌کدام آن را نمی‌شناختند، یکی گفت: «این بچه ماهی است.»  
 یکی گفت: «این جوجه اردک است.»  
 دیگری گفت: «نه بابا، این یک جفجغه است که مدام صدا می‌دهد.»  
 آنها بالاخره فهمیدند که باید از ملأ کمک بگیرند، برای همین، قورباغه را گرفتند و پیش شیرین عقل بردند و سوال کردند: «آیا تو این جانور را می‌شناسی که قور قور می‌کند؟»  
 شیرین عقل نگاهی به قورباغه کرد و دستی به سر خود کشید و گفت: «من فکر می‌کنم این یک قناری است.»  
**پرسیدند: «پس پرهایش کو؟...»**